

تدبیر خام و حسادت ناروا

شهریار حسن زاده*

ربابه جهانبانی**

چکیده

داستان یوسف و زلیخا از جذاب ترین قصه های قرآنی است که ذوق و اندیشه پویای شاعران و راویان را بر آن داشته که به طبع آزمایی در مورد این قصه بپردازند. خاوری نیز از آن گروه شاعرانی است که توانایی خود را در سرودن این قصه به کمال نشان داده است. از طرفی برای نشان دادن چهره واقعی این شخصیت الهی و فرزند صدیق یعقوب، باید قرآن را منبع اساسی بیان زندگی او قرار داد. در بررسی تطبیقی این کتاب با قرآن کریم و تفسیر المیزان روشن شد که شاعر با رعایت جنبه های دینی تاریخی، اخلاقی و غیره، از قرآن برای سرودن مثنوی خود استفاده کرده و حتی پند و اندرز حکیمانه خود را در قالب قصه برای خوانندگان عرضه کرده است. او با قدرت مبالغه آمیز خود به خوبی از عهده پردازش داستان بر آمده و بخش های دیگری نیز به آن افزوده است و جذابیت قصه را چند برابر کرده است. این مقاله بر این است تا ضمن مقایسه موضوعی داستان با سه منبع قرآن، تفسیر المیزان و یوسف و زلیخای خاوری تحلیل ساده روان شناختی نیز از قصه ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: یوسف و زلیخا، قرآن، تفسیر المیزان، خاوری، بررسی تطبیقی، مثنوی، اخلاق، تحلیل روان شناختی.

مقدمه

داستان سرایی از مهم ترین ویژگی های ادبیات فارسی است. بسیاری از ادیبان و مربیان اخلاقی جامعه، تربیت اصولی انسان ها را به صورت غیر مستقیم و از راه بیان داستان های آموزنده مؤثرتر می دانند.

قرآن مجید بسیاری از حکایات و شرح حال انبیاء را به طور سر بسته ذکر کرده است. لذا برای فهمیدن قصه های قرآنی نیاز به تفاسیر و تاریخ احساس می شود و ماجرای پیراهن خونین او بیانگر تدبیر خام فرزندان یعقوب نسبت به برادر پاک و بی گناهی است که قربانی حسادت و نادانی برادران خویش شده، ولی در نهایت همیشه پیروزی از آن انسان های درستکار است. با بررسی این داستان در قرآن و تفسیر المیزان و مقایسه آن با مثنوی خاوری می توان پی برد که شاعر با استفاده از طبع توانای خود، عبارات قرآنی را در قالب شعر و نظم درآورده و برای جذاب کردن قصه بخش های زیادی به آن اضافه کرده است که این روش می تواند زمینه انتقال هنر و احساس شاعر به مخاطبان را فراهم کند.

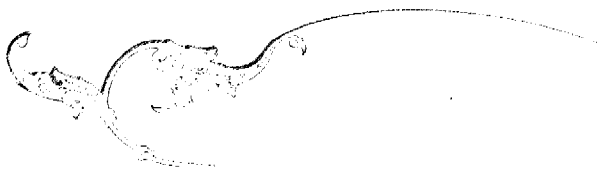
نقطه شروع قصه دردناک یوسف و ماجرای حسادت برادران، چنین است که: «یک تصور غلط و اندیشه خام در مغز برادران یوسف نقش بست و منشاء خطاهای دیگری شد و حوادث ناگواری را به دنبال آورد و آن این بود که فرزندان یعقوب غافل از مهر پدرا نه ای که در کودکی داشتند به علت خامی و نادانی، پدر بزرگوار خود را که مایه سربلندی و افتخارشان بود متهم به بی عدالتی در امر خانواده کردند» (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۰: ۲).

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ اللَّهِ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

(یوسف: ۸)

آن دم که گفتند یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که دسته ای نیرومندیم محبوب ترند، که پدر ما، در ضلالتی آشکار است.

طبق نوشته المیزان: «یوسف و این برادرش از یک مادر بودند و نسبت به آن ده نفر فقط برادر پدري بوده اند. از روایات برمی آید که اسم برادر پدر و مادری یوسف «بنیامین» بوده





است. از سیاق آیات برمی آید که هر دوی آنان اطفالی صغیر بوده اند و کاری از آنان ساخته نبود و در اداره خانه یعقوب و تدبیر چهارپایان آن جناب مداخله ای نداشته اند. پسران یعقوب حکم کردند بر اینکه پدرشان در گمراهی است و مقصودشان از گمراهی، کج سلیقه گی فساد روش است، نه گمراهی در دین» (طباطبایی: ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۲۰).

خاوری در اشعار خود این قسمت از داستان را که مرتبط با آیه مبارکه می باشد با توضیحات کافی و در عین حال نسبت به قرآن و المیزان پر آب و رنگ تر آورده است، با این مضمون که وقتی برادران یوسف از خواب او با خبر شدند با ناراحتی دور هم جمع شدند و درباره یوسف و پدرش شروع به غیبت و ناسزاگویی کردند. بقیه ماجرا از زبان شاعر چنین بیان شده است:

«پدر کش زندگانی جاودان باد	به هستی دهر جاویدش ضمان باد
ببین کاین سالخورده پیر فرتوت	ز فرتوتی چسان گردیده مبهوت
که بر ما کودکی را بر گزیده	که آب چشمش از مژگان چکیده
مدامش روی دل بر جانب اوست	ز فرزندان ندارد غیر او دوست
ز ما ده تن فزون خواهد یکی را	به مردان برگزیند کودکی را
نه آخر ما پدر را یاورانیم	به فرمانش همه فرمان برانیم...
قوی پشتش بماوقت دلیری است	جوان بختش بماهنگام پیری است..»

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۰۹)

نکته ای که در این سروده به چشم می خورد، این است که شاعر به برادر یوسف اشاره ای نکرده است.

شورای شوم برادران

«اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اِطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ»

(یوسف: ۹)

یوسف را بکشید، یا به سرزمینی دور بیندازید که علاقه پدرتان خاص شما شود و پس از آن مردمی شایسته شوید.

و این همان نقشه ای بود که به نظر فرزندان یعقوب وسیله جلب محبت پدر است، هر چند که در دوران طفولیت مهر و محبت پدر را به اندازه کافی داشتند.

علامه در المیزان آورده است که: «این قسمت پایان گفتار برادران یوسف است و از مشورت دوم مذاکرات ایشان درباره یوسف حکایت می کند. شور اول درباره رفتار یعقوب بود که سرانجام او را محکوم به ضلالت کردند و در این شور گفتگو داشته اند در اینکه چه کنند و چه نقشه ای بریزند که خود را از این ناراحتی نجات دهند. آن گاه در شور دوم درباره خلاصی خود از این گرفتاری مذاکره کردند و هر یک نقشه ای کشیدند و آن را مطرح کردند. یکی گفت: کشتن یوسف لازم است. دیگران گفتند: باید او را به سرزمین دوردستی پرت کرد که نتواند نزد پدر برگردد و روی خانواده را ببیند، به تدریج اسمش فراموش شود و توجهات پدر خالص برای ایشان باشد. یعنی بعد از کشتن یوسف و یا بعد از طرد او، با توبه از گناه، مردمی صالح شوید» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۲۷-۱۲۸).

خاوری در مثنوی خود قصه مرتبط با این آیه را تحت عنوان «کنکاش اخوان در تلف کردن یوسف» این گونه بیان کرده است:

به کین او کمرها تنگ بستند
به لعیش از وطن آواره سازیم
به سوزان اخگرش آبی فشانیم
هوای برتری بر ماست او را
چو کرم بیله زان پس زنده درگور
ز کنعانش از آن پس در بدر کرد...

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۱۰-۱۱۱)

« شی اخوان به دور هم نشستند
که باید جمله لعبی تازه سازیم
به حکم غیرتش در خون نشانیم
به پهلوی پدر تا جاست او را
نخستش کرد باید از پدر دو
نخستش دور باید از پدر کرد



نکته قابل توجه در مقایسه این ابیات با قرآن و المیزان این است که خاوری به قسمت پایانی آیه که نوشته: «پس از آن توبه کنید و مردمی شایسته شوید» اشاره نکرده است، هر چند در میانه ابیات فوق اظهار نظر یکی از برادران را این گونه آورده است:

که باشد شوم خون بی گنا هان	« یکی گفتا از آن گم کرده راهان
چو آبا از خطا آزادگانیم	نه آخر ما پیامبر زادگانیم
به جای عذر او فردا چه گوئیم.»	گر این راه خطا امروز پوئیم

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۱۱)

یک درجه تخفیف مجازات

«قَالَ قَاتِلْ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ الْقُوَّةُ فِي غَيْبِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (یوسف: ۱۰)

یکی از ایشان گفت: یوسف را مکشید اگر کاری می کنید او را به قعر چاه افکنید که بعضی مسافران او را برگیرند.

ظاهراً این یهودا بود که دلش به رحم آمد. شاید چون بیشتر از بقیه محبت پدر را چشیده بود و کمتر کمبود داشت و یا اینکه تربیت شده یعقوب بودند و نمی توانستند قاتل باشند. بنابراین از قتل مستقیم برادر بی گناهشان چشم پوشیدند و راضی شدند که از سر راهشان کنار برود. مطابق نوشته المیزان: «از برادران یوسف آن کس که پیشنهاد دوم یعنی: «او اطرحوه ارضا» را پذیرفت آن را مقید به قیدی کرد که هر چه باشد با رعایت آن جان یوسف از کشته شدن و یا هر خطری که منتهی به هلاکت او شود محفوظ بماند، خلاصه با پیشنهاد اول که کشتن او بود مخالفت کرد و پیشنهاد دوم را هم به این شرط قبول کرد که به نحوی انجام شود که سبب هلاکت او نشود، بلکه او را در یکی از چاه های سر راه و کنار جاده بیندازند

که همه روزه قافله در کنارش اطراق می کنند و از آن آب می کشند، تا در نتیجه قافله ای در موقع آب کشیدن او را پیدا کنند و با خود به هر جا که می روند ببرند که اگر این کار را بکنند هم او را ناپدید کرده اند و هم دست و دامن خود را به خونش نیالوده اند. از سیاق آیات برمی آید که برادران به این پیشنهاد اعتراض نکرده اند و گرنه در قرآن آمده بود، علاوه بر این، می بینیم که همین پیشنهاد را به کار بردند (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۰).

خاوری معادل معنایی این آیه را با بیانی زیبا سروده است، آنجا که یکی از برادران پیشنهاد می کند که باید:

« به کوهستان کنعان برد او را	به چنگ دام و دد بسپرد او را
شود جان هسته پرندگان	شود تن طعمه درندگان
ز کنعان چار فرسخ چون گذشتی	پدید آید چهی در تیره دشتی
ز عهد عادیان آن چاه تیره	تو گویی بهر یوسف شد ذخیره
چو درسهست دائم میل جاهش	ز سر باید فکند آنجا به چاهش
چواخوان این سخن ازوی شنیدند	برای خویش رای او گزیدند
به گفتارش همه بستند پیمان	مؤکد گشت پیمان ها به ایمان»

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۱۱ - ۱۱۲)

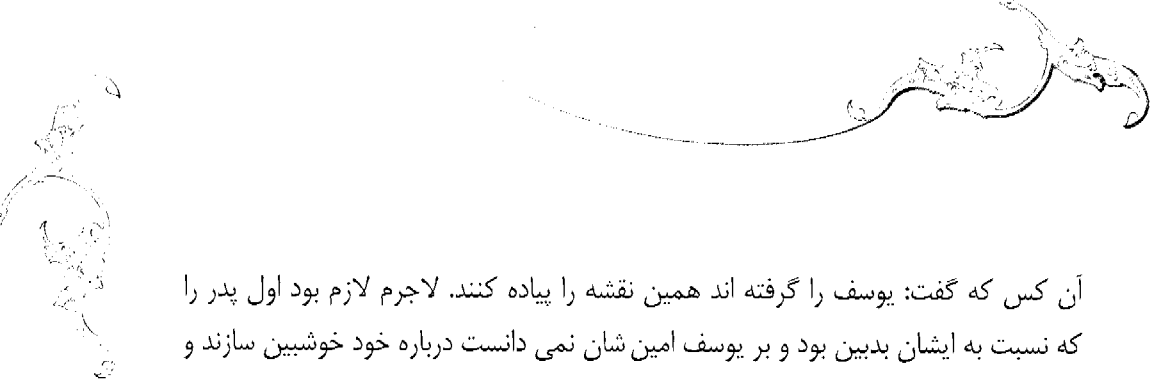
مهربانی و فریب

«قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» (یوسف: ۱۱).

ای پدر برای چه ما را درباره یوسف امین نمی شماری در صورتی که ما از خیر خواهان اویم.

در اینجا برای جلب موافقت پدر، همچون دشمنانی در لباس دوست اهداف مغرضانه خود را پیش بردند. علامه در تفسیر می نویسد: «این آیه دلیل خوبی است بر اینکه برادران پیشنهاد





آن کس که گفت: یوسف را گرفته اند همین نقشه را پیاده کنند. لاجرم لازم بود اول پدر را که نسبت به ایشان بدبین بود و بر یوسف امین شان نمی دانست درباره خود خوشبین سازند و خود را در نظر پدر پاک و بی غرض جلوه دهند و دل او را از کدورت شبهه و تردید پاک کنند تا بتوانند یوسف را از او بگیرند. به همین منظور او را به این کلمات مخاطب قرار دادند که: «یا ابانا: ای پدر ما» و همین عبارت خود در برانگیختن عواطف پدری و مهر نسبت به فرزند تأثیر بسزایی داشته، چرا ما را بر یوسف امین نمی دانی با اینکه ما جز خیر او نمی خواهیم و جز خشنودی و تفریح او را در نظر نداریم» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۰ - ۱۳۱).

شاعر این قسمت از داستان را تحت عنوان «آمدن برادران یوسف به نزد پدر و استدعا کردن ایشان که وی را برای سیر و گردش به صحرا ببرند» به زیبایی به تصویر کشیده است:

شود در دیده اختر گران خواب
به محراب پدر احرام بستند
تا گویان به پایش بوسه دادند
ز هر بابی به وی فصلی سرودند
سخن از باغ و راغ آغاز کردند
زمان سیر و گشت لاله زار است
به همراه مهی گلشن فروزی
به تویخ، ای پدر لب برگشودند
پدر را حرز جان و نور دیده
همانا وصل او دلخواهتان نیست؟
نه او را از شما گر عیب و عاریست
در آن خلوت به غم تنها نشیند
چه باشد گر غلامان را رهانی

«سحر زان پیش کاندر مهد سنجاب
به غفلت خفتگان از خواب جستند
به خلوت گاه خاصش پانهادند
کتاب حیل اش در بر گشودند
از آن پس برگ بستان ساز کردند
که اکنون ای پدر فصل بهار است
به هر گلشن که ما رفتیم روزی
به ما همره حریفانی که بودند
که یوسف آن نهال نورسیده
چرا وقت طرب همراهتان نیست
شما را گر نه بر دل زو غباریست
چرا باید که او خلوت گزیند
خدا را ای پدر زین بد گمانی

از این تهمت رهانی جان ما را کنی همراه ما جانان ما را...»

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۱۲ - ۱۱۳)

در مقایسه این ابیات با قرآن و المیزان، چنین برمی آید که شاعر ارتباط موضوعی را به خوبی رعایت کرده است و در عین حال با پرداختن به توصیفات جزئی قصه را جذاب تر کرده است و این گونه تصویرسازی های شاعرانه امری طبیعی است در حالیکه قرآن موضوع را به طور کلی و مختصر بیان کرده و تفسیر مذکور نیز توضیح کلام وحی است.

«أَرْسَلْنَا مَعَهَا عَادًا يَرْتَعُونَ وَيَلْعَبُونَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (یوسف: ۱۲)

فردا وی را همراه ما بفرست که بگردد و بازی کند و ما او را حفاظت می کنیم.

براساس نوشته المیزان: «برادران به نوعی پدر را دلخوش ساختند، گویا گفتند: چرا ما را بر یوسف امین نمی دانی، اگر از ما بر جان او می ترسی که مثلاً ما قصد سوئی نسبت به او داشته باشیم که ما یقیناً خیر خواه او هستیم و اگر بر جان او از غیر ما می ترسی که مثلاً ما در محافظت کوتاهی کنیم و در نتیجه پیشامد سوئی برایش بشود، ما یقیناً حافظ اویم. پس در کلام خود ترتیب طبیعی را رعایت کردند، اول گفتند که او از ناحیه ما تا هستیم و هست، ایمن است، آنگاه پیشنهاد کردند که او را صبح فردا با ما بفرست و سپس گفتند تا زمانی که نزد ما است از او محافظت می کنیم» (طباطبایی: ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۱).

با وجود اینکه نقشه با زیرکی خاصی طرح شده بود، یعقوب به خوبی درک کرده بود که میان او و فرزندان یک نوع سردی حکم فرماست ولی ظاهر را حفظ می کرد.

شاهد شعری این قسمت از داستان دنباله ابیات فوق در آیه شماره ۱۱ می باشد، بدین معنی که برادران در ادامه زمینه سازی های فراوان برای جدا کردن یوسف از پدر، درخواست می کنند که یوسف را همراه ما بفرست تا:

خرامد هر طرف با خرد سالان
نشیند لحظه ای با نا زینان
چو گل در پهلوی آنان نشیند

«میان جر گه رعنا غزالان
درون خیمه صحرا نشینان
به همسالان خود هر جا که بیند



در آن خرم فضا با سر فرازی

شود با کودکان مشغول بازی ...»

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۱۳-۱۱۴)

و بدین ترتیب ارتباط معنایی ابیات فوق با آیه و تفسیر مشهود است، البته توانایی های شاعر را در تصویرسازی نباید از نظر دور داشت.

نگرانی یعقوب

«قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبَّابُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» (یوسف: ۱۳)

گفت من از اینکه او را ببرید غمگین می شوم و می ترسم گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید. یعقوب نمی توانست صریحاً بگوید که نسبت به شما بدگمان هستم زیرا موجب تشنج شدید خانوادگی می شد، لذا ظاهر را حفظ می کرد.

علامه می نویسد: «این آیه، حکایت پاسخی است که پدر در ازای پیشنهادشان داد و در این جواب انکار نکرد که من از شما ایمن نیستم». بلکه وضع درونی خود را در حال غیبت یوسف برایشان بیان کرد و با تأکیدی که در کلام خود به کار برد فرمود: «به طور یقین از اینکه او را ببرید اندوهگین می شوم». نکته لطیفی را که در این جواب به کار برده، این است که هم رعایت تلاف نسبت به ایشان را کرده و هم لجاجت و کینه ایشان را تهییج نکرده است.

آنگاه چنین اعتذار جسته که «من از این می ترسم که درحالیکه شما از او غافلید گرگ او را بخورد و این عذر هم عذر موجهی است، زیرا بیابان هایی که چراگاه مواشی و رمه ها است طبعاً از گرگ ها و سایر درندگان خالی نمی باشد و معمولاً در گوشه و کنارش کمین می گیرند تا در فرصت مناسب پریده و گوسفندی را شکار کنند، غفلت ایشان هم امری طبیعی و ممکن است. پس ممکن است درحالیکه ایشان به کار خود سرگرم هستند گرگی از کمین گاه خود بیرون پریده و او را بدرد» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۲).

شاعر پاسخ حضرت یعقوب را تحت عنوان «ابا نمودن یعقوب از خواهش اسباط به جهت خوابی که دیده بود» آورده است:

مصطفی طینتان روشن روانان	«به پاسخ گفت کای رعنا جوانان
از این خواهش مرا معذور دارید	رضای من اگر منظور دارید
که شد تلخم روان از زهر خوابی	مگوئیدم سخن از هیچ بابی
ربودند از برم گرگان خون خوار	شبی دیدم که یوسف را به یکبار
کند در حال بیداری خرابم	کنون ترسم که آن شوریده خوابم
به خون او کند دندان خود تیز	کهن گرگی از آن گرگان خون ریز
برد سیل فنا کاشانه ام را	زجان سازد جدا، جانانه ام را
ندارم تاب هجر او زمانی...»	جز او نبود مرا چون همزبانی

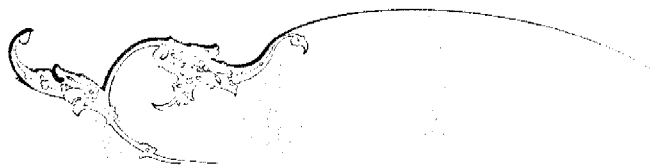
(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۱۴-۱۱۵)

از اشعار شعری چنین برمی آید که یعقوب مخالفت خود را از بردن یوسف به خاطر خواب بدی که دیده بود عنوان کرده است، در صورتی که در قرآن و تفسیر اشاره ای به خواب او نشده است. در بقیه موارد تناسب معنایی مشهود است و گویی یعقوب به طور غیر مستقیم به فرزندان یاد داد که برای از بین بردن یوسف همین بهانه را بتراشند.

اعتماد سازی دروغین

«قَالُوا لَنْ نَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ غُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ» (یوسف: ۱۴)

گفتند: اگر با وجود ما که دسته ای نیرومندیم، گرگ او را بخورد به راستی که ما زیان کار خواهیم بود. با اینکه رفتار یعقوب نسبت به فرزندان مدبرانه بود، احساس کرده بودند که پدر نسبت به



آنان کمی بدگمان است.

علامه در تفسیر نوشته است: «اینجا در برابر پدر تجاهل کردند و خواستند بگویند نفهمیدند مقصود پدر چه بوده و جز این نفهمیده اند که پدر ایشان را امین می داند و لیکن می ترسد که در موقع سرگرمی آنها، گرگ یوسفش را بدرد، لذا در جواب پدر به طور انکار و تعجب و به طوری که دل پدر راضی شود گفتند: ما جمعیتی نیرومند و کمک کار یکدیگریم و به خدا قسم خوردند که اگر با این حال گرگ او را پاره کند او می تواند به زیان کاریشان حکم کند و هرگز زیان کار نیستند» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۲).

خاوری نیز جواب برادران یوسف را در سروده زیبایی آورده است. درحالیکه برادران از بیان خواب پدر یاد گرفتند که یوسف را چگونه سر به نیست کنند، جواب دادند:

مخور غم کان بود اضغاث احلام	«که این خوابی که زانت تلخ شد کام
پلنگ او بارگان پیـل افکنانیم	تو خود دانی که ما شیر ژیانیم
زگران جز هزیمت گو چه آید	چو پنجه شیر بر سلی گشاید
گرسنه گرگ با شیران چه لا فد...»	چو سهم ما دل شیران شکا فد

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۱۵)

تفاوتی که در این سروده با آیه فوق به چشم می خورد این است که شاعر از قسمت پایانی آیه که اعتماد سازی برادران نسبت به پدر است شاهد شعری نیاورده است.

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهٖ وَاجْتَمَعُوا اَنْ يَّجْعَلُوْهُ فِى غَيْبِ الْجُبِّ وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَنْبِتْنَهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ» (یوسف: ۱۵)

چون او را بردند و هم سخن شدند که در قعر چاه قرارش دهند، بدو وحی کردیم که آنان را از این کارشان خبردار خواهی کرد و آنها ادراک نمی کنند.

نظر علامه در المیزان بر این است که: «آیه ۱۵، اشاره دارد بر اینکه فرزندان یعقوب با

نیرنگ خود توانستند پدر را قانع کنند و او را راضی کردند که مانع بردن یوسف نشود، در نتیجه یوسف را بغل کرده و با خود بردند تا تصمیم خود را عملی کنند» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۳).

«وحی کردیم به یوسف که سوگند می خورم به طور یقین، روزی برادران را به حقیقت این عملشان خبر خواهی داد و از تأویل آنچه به تو کردند خبردارشان خواهی کرد. آری، ایشان اسم عمل خود را طرد و نفی تو و خاموش کردن نور تو و ذلیل کردن تو می نامند، غافل از اینکه همان عمل نزدیک کردن تو به سوی اریکه عزت و تخت مملکت و احیای نام تو و اکمال نور تو و برتری قدر و منزلت تو است، ولی ایشان نمی فهمند و تو به زودی به ایشان خواهی فهماند» (همان: ۱۳۴).

خاوری قصه به چاه انداختن یوسف را با فضاسازی بسیار زیبا در چندین بخش آورده است، به این شکل که ابتدا در ۲۵ بیت جریان «آمدن برادران یوسف به پیش پدر و استدعای مرخصی یوسف و بردن به صحرا» را به تصویر کشیده است که منتخبی از آن اشعار بدین شرح است:

«سحر کز خاوران خورشید تابان	به عزم سیر گردون شد شتابان
حریفان سر ز بالین بر گرفتند	پدر را باز، جا در برگرفتند
تمنای درون اظهار کردند	همان دوشین سبق تکرار کردند
پدر آن از جهان بیریده پیوند	شد از محراب بر بالین فرزند
نخست از مهر بر دامن نشاندش	گهر بر فرق از مزگان فشاندش
به دست خود به آن اندام زیبا	قبا پوشید از اکسون و دیبا
از آن غافل که اخوان چاشتگاهش	در اندازند عریان تن به چاهش ..))

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۱۶)

و دوباره فرزندان از این عدم اعتماد و بددلی نسبت به خود ناراحت می شوند و ناچار یعقوب فرزند را به آنان می سپارد. زمانی که برادران از چشم پدر دور می شوند:



« ز چشم او چو میلی دور گشتند
ز لابه لب به بد گویی گشادند
ز کین دست تعدی برگشادند

ز سر حد جوانمردی گذشتند
بنای وضع بد خوئی نهداند
بلا را بر رخ او در گشادند ...»

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۲۴)

اشک های ریایی

«وَجَاءَ وَ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (یوسف: ۱۶)

شبان گاه گریه کنان پیش پدر شدند.

نظر علامه بر این است که «عشاء به معنای آخر روز است. بعضی هم گفته اند به معنای مدت زمانی است که میان نماز مغرب و عشاء فاصله می شود. اگر گریه می کردند، گریه شان مصنوعی و منظورشان این بود که امر را بر پدر مشتبه سازند تا ایشان را در آنچه که ادعا می کردند، تصدیق کند و تکذیب نکند» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۶).

خاوری اشعار مرتبط با این آیه را با نام «آمدن برادران در هنگام شبانگاه به نزد پدر بزرگوار» به طور کامل در ۵۸ بیت به تصویر کشیده است که برادران پس از اتمام کارشان تصمیم گرفتند که یک مایل مانده به جایگاه پدر با داد و فریاد صحنه سازی کنند:

«مگر برگوش او ز آنجا رسد باز
به ناخن تیغ عارض برکشیدند
به زیر نخله آن بیچاره غمناک
ز جا بر خاست با قد خمیده
که از ره کاروان کین رسیدند
سرشک افشان همه چون سوگواران
ز خون رنگین رخ بی باک کرده

همه گشتند در افغان هم آواز
به سالوسی گریبان ها دریدند
به رنگ سایه بود افتاده برخاک
به راه رفتگان بنهاد دیده
به نوحه پیش رویش صف کشیدند
خرو شان جمله چون ابر بها ران
گریبان تا به دامن چاک کرده ...»

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۳۵ - ۱۳۶)

ابیات مذکور دقیقاً با معنای آیه مطابقت دارد و شاعر در بقیه ابیات بیشتر به جزئیات پرداخته و شاخ و برگ بیشتری به قصه داده است.

«قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعَانَا فَالْكَلْبُ الذَّنْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» (یوسف: ۱۷)

گفتند: ای پدر ما به مسابقه رفته بودیم و یوسف را نزد بنه خویش گذاشته بودیم پس گرگ او را بخورد، ولی تو سخن ما را گر چه راستگو باشیم باور نداری.

بر اساس نوشته المیزان: «فرزندان یعقوب وقتی در آخر روز نزد پدر آمدند گریه می کردند و در این حال به پدر خود گفتند: ای پدر جان! ما گروه برادران رفته بودیم بیابان برای مسابقه (تیراندازی یا دو، البته مسابقه دو با دور شدن از یوسف مناسب تر است، پس بعید نیست مقصودشان همین بوده باشد) و یوسف را نزد بار و بنه خود گذاشته بودیم، گرگی او را خورد و بدبختی و بیچارگی ما این است که هم برادر را از دست داده ایم و هم تو گفتار ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند هم که ما راستگو باشیم» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۸).

خاوری در اشعارش داستان متناسب با این آیه را به این شرح آورده است که برادران با گریه و زاری و صحنه سازی نزد پدر آمده و مویه سر دادند که:

زمان صید و هنگام شکار است
که از نخجیر گه صیدی رباید
به صیاد اجل گردد گرفتار
در آرد گردن او را کمندی
ز سودا بر زیان کاری فتادیم
کرا باشد چنین خواری که ماراست ...»

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۳۶ - ۱۳۷)

و پدر از شنیدن این خبر بی هوش می شود و دوباره پس از به هوش آمدن جزئیات دقیق





واقعہ را از فرزندان می پرسد و آنان این گونه جواب می دهند:

«دمی کز آستانت پر کشیدیم
 به ره بودیم با هم شاد و خندان
 به آن دشت غم افزا چون رسیدیم
 به مهد از بهر خوابش تکیه دادیم
 به خود گفتیم تا آن مه غنوده
 یکی با بره گان شد بر چراگاه
 یکی مشغول صید گور و آهو
 چو از هامون شبانگه باز گشتیم
 به این اندیشه کز خوابش بر آریم
 شدیمش چون به بالین بی محابا
 کهن گرگی بر آن بگشوده پنجه
 دمی کان بی برادر خفته بودی

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۴۰-۱۴۱)

همان طور که از ابیاد، فوق برمی آید خاوری بر خلاف قرآن، غافل شدن دروغین برادران از یوسف را مسابقه دادن آنها ذکر نکرده است بلکه تفریح بعد از ظهر برادران عنوان کرده است. در بقیه موارد از نظر محتوا به قصه مشابہت دارد.

پیراهن خونین

«و جَاءَ وَعَلَى قَمِيصِهِ بَدَمٌ كَذِبٌ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ
 عَلَى مَا تَصِفُونَ» (یوسف: ۱۸)



و پیراهن وی را با خون دروغین بیاوردند، گفت (چنین نیست) بلکه دل های شما کاری بزرگ را به نظرتان نیکو کرده، صبری نیکو باید و خداست که در این باب از او کمک باید خواست. نظر علامه بر این است که: «این آیه، با در نظر گرفتن اینکه «دم: خون» را نکره آورده و فرموده «خونی» تا بفهماند دلالت آن بر ادعای ایشان دلالتی ضعیف بوده است، پس چنین برمی آید که پیراهن خون آلود، وضعی داشته که نمودار دروغ آنان بوده است. چون کسی را که درنده ای پاره اش خورده و خورده باشد معقول نیست پیراهنش را سالم بگذارد. جواب یعقوب (ع) به پسرانش که گفتند یوسف را گرگ خورده:

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (یوسف: ۱۸)

این جمله جواب یعقوب (ع) است و این جواب را وقتی داد که خبر مرگ یوسف، فرزند عزیز و حبیبش را شنید، فرزندان بر او درآمده اند درحالیکه یوسف را همراه ندارند و با گریه و حالتی پریشان خبر می دهند که یوسف را گرگ خورده است و این پیراهن خون آلود اوست، او در همین حال مقدار حسد برادران را نسبت به یوسف می دانست و اینکه او را به زور و اصرار از دستش ربودند، به خاطر داشت و حال نیز که پیراهنش را آورده اند وضع خونین پیراهن اعلام به دروغگویی آنان می کند، در چنین شرایطی این جواب را داده و همین را هم می باید می داد.

«...او در جواب فرمود: نفس شما امری را بر شما تسویل کرده و معنای پاسخ او این است که: قضیه این طور که شما می گوید نیست، بلکه نفس شما در این موضوع شما را به وسوسه انداخته و مطلب را مبهم کرده، حقیقت آن را معین نکرده است. آنگاه اضافه کرد که من خوبستن دارم، یعنی شما را مؤاخذه نکرده و در مقام انتقام بر نمی آیم بلکه خشم خود را به تمام معنی فرو می برم» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۱۳۸-۱۴۰).

شاعر جریان پیراهن خون آلود یوسف را از زبان برادران این گونه توصیف می کند که وقتی به جستجوی یوسف به هر طرف رفتیم:

شده آغشته خونابه به خاکی

«چو دیدیم ای پدر اندر مغاکی





زمین آغشته در خون تن او
 سیاهی کش تن اندرخون کشیده
 اگر بر حرف ما باشد تو را شک
 به پیراهن پدر چون دیده بگشاد

فتاده غرق خون پیراهن او
 ز سر پیراهنش بیرون کشیده
 گواه صدق ما پیراهن اینک
 دگر ره شد ز هوش و بیخود افتاد ...»

(خاوری، ۱۳۶۹: ۱۴۲)

و دوباره پس از به هوش آمدن:

«طلب فرمود پس پیراهن او
 ز سر تا پای آن کردی نظاره
 به دل زان پیرهن شکی فتادش
 که این گرگی که اورا خصم جان بود
 ز وی صدرخنه کمتر در تش نیست

که بودی سوده بر نازک تن او
 ندیدی جز دل خود هیچ پاره
 از آن شک بذله ای آمد به یادش
 به پیراهن، دلش خوش مهربان بود
 ولی یک زخمه در پیراهنش نیست ...»

(همان: ۱۴۳)

توضیحات المیزان نیز براین قسمت سروده خاوری که یعقوب از دیدن پیراهن سالم خون آلود، دروغ فرزندان را باور نکرده است) صحه می گذارد. او اطمینان دارد که یوسف را گرگ نخورده است و از طرفی نمی تواند به فرزندان فشار آورد که حرف خود را ثابت کنند چون ممکن است دست به کار خطرناک تری بزنند و مشکل را دو چندان کنند. در بخش دوم آیه که یعقوب به خاطر مکر فرزندان از خدا برای خود طلب صبر کرده است، شاعر شاهد شعری نیاورده است و در عوض در دنباله داستان، شاعر در خواست یعقوب را برای پیدا کردن گرگ به این شکل مطرح کرده است:

« شما را ای نکو خواهان یوسف
 کهن گرگی که یوسف را ربوده
 بدست آورد و آوردش به خانه

به صحرا رفت باید بی توقف
 شما را شرمسار از من نموده
 که بینم چیست زین کارش بهانه؟»

(همان: ۱۴۴)

ولی در منابع تاریخی، یعقوب عاقلانه تر رفتار کرده است. او یقین دارد که یوسف را گرگ نخورده است و ممکن است که اگر برای اثبات گفته های فرزندان دلیل بیشتری بخواهد آنان دست به کارهای دیگری بزنند. ادب و اخلاق پیامبری اجازه نداد که برای کشف واقعیت پافشاری کند.

نتیجه گیری

خاوری سراینده توانایی است که با تأثیرپذیری از داستان قرآنی، مثنوی خود را به زیباترین شکل به ادب دوستان هدیه کرده است. امروزه که جهان غرق در فساد و آلودگی است و منشاء این همه فساد در بی ایمانی و کم رنگ شدن معنویت در میان جوامع بشری است، بیان شرح حال یوسف درس آموزنده نیک بختی برای عموم بشریت است. در یک نگاه کلی می توان گفت که، تقریباً هشتاد درصد سروده خاوری تأثیر پذیرفته از قرآن و تفاسیر است و مابقی منابع تاریخی و صد البته زاینده ذهن توانای شاعر است.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه استاد جلال الدین فارسی.
 خاوری، میرزا فضل الله شریفی حسینی. ۱۳۶۹. یوسف و زلیخا. شیراز: انتشارات نوید.
 صالحی نجف آبادی، نعمت الله. ۱۳۶۰. جمال انسانیت. چاپ نهم. بی جا: انتشارات بنیاد قرآن.
 طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۳۷۵. تفسیر المیزان. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. قم: انتشارات دارالعلم.

